روزنامه شرق

هنر


سیاست‌مداران ما باید پوتین را الگو قرار دهند — صفحه ۱۰

راه دشوار رؤیا تا واقعیت — صفحه ۱۱

منا؛ قربانگاه عاشقان خدا — صفحه ۱۲


بوم سفید

درباره نمایشگاه گذر هراسی

## خبر از مخاطره‌ای برای زیبایی

حسین گنجی

مسائل اجتماعی در بسیاری از دوره‌ها و زمان‌ها، به‌خصوص برای هنرمندانی که با پیرامون و جامعه خود دم‌خوری بیشتری داشته و دغدغه‌مند بوده‌اند، مهم‌ترین سوژه‌ای بوده که بدان می‌پرداخته‌اند. سوژه‌هایی که با پرداختن بدان‌ها، نقد خود را به جامعه ابراز می‌کردند یا از جامعه خود، به‌خصوص زیر پوست جامعه‌ای که شاید دیگران بی‌تفاوت از کنار آن عبور می‌کنند، یا آن را نمی‌بینند، خبر می‌دادند. این‌گونه هنرمندان به‌خصوص از اتفاقات انسانی، اخلاقی و احساسی پیرامون خود الهام می‌گرفتند و همواره با اغراق و زیبایی‌شناسی‌های متداول، آن را بسط می‌دادند و روایت خود را از منظر خود به جامعه ارائه می‌کردند. این کار همواره مستلزم آن بوده است که هنرمند به جز کنکاش طبیعت و محیط، به کنکاش انسان و اتفاقات انسان‌های پیرامون خود نیز توجه کند. پای دردهای جامعه‌اش بنشیند و جایی این درد را یا خود تجربه کند، یا با آن همزادپنداری کند. این همزادپنداری می‌تواند نزدیک‌شدن به حادثه باشد یا جست‌وجوگری پیرامون آن، آن‌قدر که آن درد و زخم بخشی از تن‌اش شود با اینکه تن او هیچ آثاری از زخم را در خود نداشته باشد. هنرمندان از آنجایی که دامنه حسی وسیع‌تری دارند و سنسورهای گیرایی‌شان در زمینه دردها و آلام انسانی حساس‌تر است، به‌خوبی می‌توانند خود را به معضلات و اتفاقات یک جامعه نزدیک کنند و از آن تصویر درستی به مخاطب و جامعه‌ای که شاید از آن بی‌خبر یا نسبت بدان بی‌تفاوت باشد، ارائه دهند. گوستاو فلوبر در نامه‌ای به لوییزکوله می‌نویسد؛ «باید واقعیت بیرونی به درونمان نفوذ کند و تقریبا به فریادمان درآورد تا به‌خوبی بازتولیدش کنیم». این عبارت همانی است که هنرمند، البته هنرمند دغدغه‌مند، نسبت به موطن و جامعه‌اش ناخواسته بدان گرایش می‌یابد و بدان معنا و جان می‌بخشد. درک آنچه بیرون از تن و بیرون از محیط پیرامون ما رخ می‌دهد، نگاه و خوانش وسیعی می‌خواهد. به‌خصوص این مسئله میان قشر زنان، دامنه وسیع‌تری می‌طلبد. آلام یک قشر از جامعه که به هزاران دلیل ریز و درشت نمی‌تواند دیده شود، نمی‌تواند فریاد بزند و نمی‌تواند آن را ابراز کند، کاری به‌مراتب سخت‌تر است. این آلام زنانه زمانی خود را به‌وضوح نشان می‌دهند، که کارد به استخوان رسیده باشد، مثل اتفاقی شبیه به اسیدپاشی‌های اخیر. فریاد ناخواسته بلند می‌شود، آلام ناخواسته روی پرده نمایش بزرگ جامعه به نمایش در می‌آید. وقتی آجرهای دیواری را دانه دانه بیرون می‌کشی، تا زمانی که دیوار پابرجاست، اتفاقی رخ نمی‌دهد و صدایی هم از کسی در نمی‌آید، اما آن آجر آخر، آن آجر که بیرون‌کشیدنش، حکم عدم دیوار است، فروریزاننده است و آن است که تمام محل را باخبر می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۴

مکعب سفید

روایت کتایون ده‌چمنی از دومین حراج گالری ۶

## قدرت سرمایه بیشتر است

حافظ روحانی

**در طول چند سال، اقتصاد هنر در ایران به شکل ناگهانی متحول شد. از قیمت آثار گرفته تا افزایش تعداد مجموعه‌داران، هنرمندان و نگارخانه‌ها. بی‌تردید اخبار حوزه اقتصاد باعث شد توجه عموم مردم به هنرهای بصری جلب شود. به‌این‌ترتیب بسیاری از نگارخانه‌ها در پی جلب این علاقه‌مندان تازه هنر هستند و امیدوارند که آنها را نیز به خرید آثار هنری تشویق کنند. گالری «شش» از سال گذشته و با برگزاری حراج یک‌روزه آثار هنری کوشید به همین هدف برسد. با این حال کتایون ده‌چمنی، مدیر این گالری که از گالری‌داران قدیمی است، فکر می‌کند جدای از مسائل اقتصادی، بخشی از تلاشش مصروف این شده تا صدای خودش و دیگران را در هیاهوی اخبار مربوط به حراجی‌ها، اکسپوها و رکوردشکنی‌ها به گوش ما برساند. او قصد دارد حراجی‌اش را هر سال، دو بار برگزار کند؛ برای رسیدن به همین اهداف.**

**اولین دوره حراج یک‌روزه آثار هنری را سال گذشته برگزار کردید، این حراج چگونه بود؟**

سال گذشته ما به این فکر افتادیم که یک حراج برگزار کنیم، همان‌طور که برگزاری حراج الان در نگارخانه‌های مختلف رواج پیدا کرده و خیلی کار خوبی است. ولی حراج ما با دیگر حراجی‌ها تفاوت‌هایی دارد؛ اول اینکه حراج ما فقط یک روز است و تفاوت دیگر اینکه در حراجی ما قیمت‌ها از ۲۰۰ هزار تومان تا سقف یک میلیون تومان است و تفاوت سوم هم این است که در روز حراج، هرکس که کاری را دوست دارد، می‌تواند آن را همان لحظه از دیوار بردارد و قیمتش را پرداخت کند و بدون بسته‌بندی با خود ببرد. خریدارها خودشان را کاملا جزئی از ماجرا احساس می‌کنند.

**یعنی خریداران این فرصت را ندارند تا کارها را زودتر ببینند؟**

نه، فقط در همان روز این امکان وجود دارد. ما در روز حراج از ۱۱ صبح تا هشت شب هستیم. خیلی از عکاس‌ها و هنرمندان بنام از ما حمایت می‌کنند و در این حراج شرکت دارند، طبیعی است که در حالت عادی هیچ‌کس نمی‌تواند آثار آنها را با این قیمت بخرد؛ بنابراین خیلی از دوستان و اطرافیان ابراز تمایل می‌کردند که یک روز قبل‌تر بیایند و کارها را ببینند، ولی من اجازه ندادم تا شائبه فساد به وجود نیاید. حتی خودم، از حراج قبلی هیچ کاری برنداشتم که این شبهه به وجود نیاید که ما این بازار را به راه انداخته‌ایم که خودمان مجموعه‌ای از آثار را به قیمت خیلی ارزان به دست بیاوریم. به همین دلیل حراج خیلی دقیق از ساعت ۱۱ صبح تا هشت شب برگزار می‌شود. دفعه پیش، برگزاری این حراج خیلی موفق بود، ما توانستیم با قیمت‌هایی بین ۲۰۰ هزار تا یک میلیون تومان، ۷۴ کار بفروشیم. از آنجا که این حراج خیلی موردتوجه هنرمندان جوان قرار گرفته بود، به اصرار آنها به این جمع‌بندی رسیدیم که این حراج را هر شش ماه یک بار برگزار کنیم؛ یعنی در آخرین جمعه شهریور و دو هفته مانده به عید.



**شهرت گالری شش به کار در حوزه عکس است، ولی انگار تمرکز حراج بر عکس نیست؟**

نه، فقط کارهای حجم در حراجی ارائه نمی‌شوند، به این دلیل که تعداد کارها و جمعیت آن‌قدر زیاد است که کوچکی فضای ما، متأسفانه، اجازه نمی‌دهد که حجم هم بگذاریم، به همین دلیل در این حراجی فقط آثار طراحی، نقاشی و عکاسی حضور خواهند داشت. پارسال هنرمندان زیادی کنار ما بودند؛ منوچهر معتبر، سعید شهلاپور، معصومه مظفری، علی ذاکری، امین نورانی، مجید سعیدی، آکو سالمی، محسن راستانی، محمد فرنود، نادر داوودی و... . سال گذشته خیلی از کسانی که دوست داشتند یک کار از یک هنرمند خوب داشته باشند و بودجه‌اش را نداشتند، از این حراج استقبال کردند. ما در حراجی محدودیت اندازه داریم تا بتوانیم تعداد زیادی کار ارائه کنیم.

**اندازه کارها باید چقدر باشد؟**

بزرگ‌ترین ضلع کار حداکثر می‌تواند ۵۰ سانتی‌متر باشد.

**به‌نظر می‌رسد در چنین مواردی هدف نباید مجموعه‌دارها باشند، بلکه هدف کسانی هستند که کمتر از نگارخانه‌ها اثری خریداری می‌کنند؟**

بله، چون مجموعه‌دارها آن‌قدر قدرت خرید دارند که می‌توانند کارهای خیلی گران‌قیمت‌تر بخرند، کارهایی که به آنها امکان سرمایه‌گذاری می‌دهد. ولی کارهای کوچک، این ویژگی را کمتر دارند، منهای کار هنرمندان بنامی که سال‌ها کار کرده‌اند و در حرفه‌شان تثبیت شده‌اند و آثارشان همیشه برای سرمایه‌گذاری مناسب است. ولی مقصود ما از برگزاری این حراج این است که فاصله بین خریدار و هنرمند از بین برود که در نخستین حراج ما این فاصله تا حد زیادی از بین رفت، چون خیلی از جوان‌ها توانستند کار بخرند. یکی از اهداف ما این است؛ افرادی که فکر می‌کنند بودجه خرید ندارند و به‌همین‌دلیل به نگارخانه نمی‌آیند را جذب کنیم که کار بخرند. شاید این خرید اولین خریدشان باشد و آنها را تشویق کند که باز هم کار بخرند.

ادامه در صفحه ۱۰



عکس: امیر جدیدی، شرق

بدل‌هایی که تصمیم کامبیز درم‌بخش را عوض کردند

# فعلا «ظریف» به‌جای همه لبخند می‌زند



سحر آزاد

**کامبیز درمبخش را دیگر نمی‌توان تنها کارتونیست یا کاریکاتوریست نامید. هرچند او پیش از این هم انیمیشن را آزموده بود اما امسال با نمایش آثاری در رشته‌های دیگر، تجربیات خود را در زمینه طراحی جواهر، مجسمه و نقاشی‌های چاپ سنگی به نمایش می‌گذارد. او البته درحال‌حاضر هم عکس‌های خود را برای اولین‌بار در نمایشگاهی با عنوان «لطفا لبخند بزنید» تا ۱۲ مهر در گالری «راه ابریشم» به نشانی بلوار کشاورز، بین خیابان قدس و وصال، شماره ۲۱۰، طبقه چهارم، به نمایش گذاشته است. درمبخش در این نمایشگاه عکس‌هایی را که در پاریس گرفته، به‌همراه عکس‌هایی از زنان قاجاری و تعدادی کارتون به معرض دید عموم گذاشته است. فاصله برگزاری نمایشگاه‌های درمبخش در سال‌های اخیر کم شده و او در چندسال گذشته چهار، پنج نمایشگاه در ایران و خارج از کشور برگزار کرده است. او از ۱۴ سالگی همکاری خود را با نشریات ایرانی از جمله «توفیق» شروع کرد و با دیگر مطبوعات ایرانی و خارجی همچون نیویورک‌تایمز، اشپیگل، نبل اشپالتر و... کارش را ادامه داد. درمجموع بیش از ۴۷ سال با مطبوعات صاحب‌نام ایران و جهان همکاری مستمر داشته و مدتی نیز در دانشگاه هنرهای زیبای دانشگاه تهران، کاریکاتور تدریس کرده و هنوز خود را یک مطبوعاتی می‌داند. آثار درمبخش که سال گذشته نشان شوالیه فرانسه را دریافت کرد، در بسیاری از موزه‌های دنیا نگهداری می‌شود. اگرچه آثار درمبخش در تمام این سال‌ها به‌واسطه مطبوعات در جامعه عرضه شده است اما او از جایی تصمیم می‌گیرد چهره‌اش را بیشتر نشان دهد. وجود چندین درمبخش قلابی که خود را به‌جای او گذاشته و مردم را فریب داده‌اند باعث می‌شود آن‌طور که خودش می‌گوید بیشتر خود را نشان دهد تا کمتر چنین اشتباهی صورت بگیرد. این هنرمند ۷۳ ساله مانند خیلی از هم‌صنفان خودش تنها در افتتاحیه نمایشگاه حاضر نمی‌شود. او نه‌تنها در روز آغازین بلکه معمولا در تمام روزهای برگزاری نمایشگاه در گالری حاضر می‌شود و با آنها که به دیدن آثارش آمده‌اند، خوش‌وبش می‌کند همان‌طور که پس از پایان این مصاحبه می‌گوید: «سنگ‌تمام گذاشتم، بسیار حرف زدم تا گفت‌وگوی خوبی شود و به همین دلیل سردرد گرفتم».**

**در چندسال اخیر روند برگزاری نمایشگاه‌هایتان شتاب گرفته و در یک سال چندین نمایشگاه داخلی و خارجی برگزار کرده‌اید. دلیل برپایی نمایشگاه‌هایتان با این حجم چیست؟**

من فکر و ایده‌های زیادی دارم و چون سنم بالاتر می‌رود، ممکن است دیگر نتوانم آنها را به دست مخاطب برسانم. آدم نمی‌داند که فردا هست یا نه. مسئله دیگر این است که من از این راه زندگی می‌کنم. راه دیگری نیست و مجبورم مخارج زندگی‌ام را از این راه تأمین کنم. سوم اینکه حتما آثار خوب هستند که گالری‌ها قبول می‌کنند. بنابراین وقتی از من می‌خواهند نمایشگاهی برگزار کنم، می‌پذیرم. برای سال آینده دو گالری در ایران برای برگزاری نمایشگاه پیشنهاد کرده‌اند. یکی از آنها گالری «آرت‌سنتر» است که می‌خواهد نمایشگاه بزرگی از دوره‌های مختلف کاری‌ام برگزار کند و گالری شیرین در نیویورک هم قرار است پاییز امسال نمایشگاهی از آثارم برگزار کند. در آذرماه نمایشگاهی از چاپ سنگی‌های قدیمی مانند مینیاتورهای سیاهم در گالری سیحون برپا می‌شود. اجراها در این نمایشگاه بزرگ و به سبک چاپ سنگی روی فوم با اکرلیک یا سوژه‌های طنز هستند. در سال جاری نمایشگاه دیگری هم در زمینه طراحی جواهر و مجسمه از من برگزار می‌شود. خانم لیلی طاهری کارهای من را اجرا کرده که بیش از صد اثر در رشته طراحی جواهر و چندین مجسمه به صورت مشترک در این نمایشگاه نمایش داده می‌شود البته مجسمه‌ها بیشتر از این هستند اما تعدادی از آنها در سال آینده نمایش داده می‌شوند. همچنین امسال چهار کتاب از من منتشر خواهد شد. یکی از آنها «پانتومیم روی کاغذ» نام دارد و شامل مجموعه‌ای از دلقک‌هایم به صورت تمام‌رنگی در ۳۵ سال اخیر است که از سوی نشر ثالث منتشر می‌شود. حسن کریم‌زاده لی‌اوت آن را برعهده دارد. کتاب دیگر «داستان‌های دیدنی» شامل آثارم در همشهری داستان هستند. کتاب سوم مجموعه‌ای از بهترین کارهای ۳۵ سال اخیرم است که از سوی نشر تاش منتشر می‌شود و حسن کریم‌زاده لی‌اوت آن را انجام می‌دهد. کتاب چهارم قرار است از عکس‌های این نمایشگاه باشد. دو ناشر برای چاپ این عکس‌ها پیشنهاد داده‌اند که در حال بررسی آن هستم.

**ایده‌های مجسمه و جواهرات از قبل در ذهنتان بود یا به‌تازگی به فکر آن افتادید؟**

ریشه اصلی تمام هنرها در خلاقیت است. در فیلم کوتاه، انیمیشن و داستان کوتاه هم کار کرده‌ام... .

**در مورد فعالیت شما در انیمیشن اطلاع داشتیم و می‌دانستیم همراه پسرتان آثاری تهیه کرده‌اید اما در زمینه مجسمه و جواهرات خبری منتشر نشده بود... .**

بله، سوژه‌ها و ایده‌هایم در مورد مجسمه‌سازی از ۳۰ سال پیش در ذهنم بود اما کسی را که آنها را اجرا کند، پیدا نکرده بودم. طنزها در مجسمه‌هایم نیز هستند. ضمن اینکه هنرمند امروزی مثل معمار است که یک کار گروهی را رهبری می‌کند. این روزها نقاشی به‌تنهایی جذابیتی ندارد. به‌غیر از اینها چند چیدمان هم دارم که با چند نفر صحبت کرده‌ام و قرار است آنها را هم انجام دهم. درعین‌حال الان با یک شرکت تبلیغاتی بزرگ مشغول همکاری هستم و آثارم با موضوع محیط‌زیست روی بیلبورد می‌رود. خیلی‌ها می‌گویند این همه کار را چگونه انجام می‌دهی؟ برای خودم هم عجیب است. در واقع حرفه‌ای‌بودنم به من کمک می‌کند؛ اینکه سال‌ها یک مطبوعاتی بودم و به آن افتخار می‌کنم. من از ۱۴ سالگی در مطبوعات بودم و موفقیتم در استمرار، خلاقیت و پژوهش است. نکته دیگر اینکه معروف‌بودن هنرمند به معنای پولداربودنش نیست. دغدغه زندگی و احتیاج‌داشتن، وسیله‌ای برای کارکردن می‌شود تا خرج اجاره خانه‌ات را در بیاوری و بتوانی فعالیت‌های دیگری انجام دهی. اتفاق دیگری هم که در این کشور افتاده، به واسطه حراج‌ها بوده است که باعث شده توجه خریداران و سرمایه‌گذاران به سمت آثار هنری جلب شود. الان در پاریس نمی‌توانید به اندازه ایران، اثر بفروشید. یک سال قبل که پاریس بودم در بیشتر گالری‌ها کسی به دیدن کارها نمی‌رفت. در خارج از کشور کسی از یک نقاش معمولی کار نمی‌خرد. بعضی وقت‌ها پول یک لیتوگرافی «پیکاسو» یا «دالی» به اندازه یک تابلوی نقاش جوان ایرانی است.

**چرا؟**

آنها آنچه را که ما امروز داریم، ۵۰، ۶۰ سال قبل پشت‌سر گذاشته‌اند و دیگر برایشان جذابیتی ندارد. اگر امروزه بخواهید در خارج از ایران کار جذابی انجام دهید باید یک کار خارق‌العاده ارائه دهید. خوب و عالی دیگر آنجا مفهومی ندارد. شما باید کاری نشان دهید که انقلابی در آن باشد. این موضوع متأسفانه در نشر هم اتفاق افتاده است. ناشران فرانسوی می‌گفتند پرتیراژترین کتابشان مربوط به خاطرات «والری تریرویلر» است، درحالی که بهترین کتاب‌های ادبی دیگر فروش ندارند. دنیا به سمت یک جامعه مصرفی می‌رود و هنر به مرحله‌ای رسیده است که باید برای آن فکری کرد.

**وقتی صحبت از جواهرسازی هنری می‌کنیم به یاد آثار پرویز تناولی می‌افتیم. از جواهرسازی‌های شما باید چه تصوری داشته باشیم؟**

یک کشف و اتفاق جدید، چیزی که قبلا نبوده و حتی طنز هم درون آن هست. متریال آثارم برنز و نقره هستند و اگر بعدا کسی بخواهد، با جواهرات گران‌قیمت نیز ساخته می‌شوند.

**شما در ورودی نمایشگاه نوشته‌اید به هیچ‌وجه از فتوشاپ در این عکس‌ها استفاده نشده است. این تأکید برای چه بوده است؟ به عمد نخواستید از فتوشاپ استفاده کنید یا اینکه همچنان با کامپیوتر کار نمی‌کنید؟**

من با کامپیوتر آشنایی ندارم، حتی نمی‌توانم پیامک هم بفرستم و معمولا در جواب پیامک، تلفن می‌کنم. یادگرفتن این کارها وقت‌گیر هستند. حتی دیگران صفحات فیس‌بوکم را به‌روز می‌کنند. البته بعضی از صفحاتی هم که به نام من در فیس‌بوک و اینستاگرام درست شده‌اند، متعلق به من نیستند، حتی افرادی بوده‌اند که خودشان را به جای من جا زده‌اند؛ مثلا یکی از آشنایانم می‌گفت در هواپیما نشسته بود و فرد بغل‌دستی‌اش خودش را کامبیز درمبخش معرفی کرده و طراحی هم می‌کرده است. یک‌بار هم وقتی آقای سمیع آذر من را به خانم ایران درودی در موزه هنرهای معاصر معرفی کرد، خانم درودی گفت: «او کامبیز درمبخش نیست، او در پاریس است و من او را به‌خوبی می‌شناسم». بعد خانم درودی گفت که کامبیز درمبخش که مو نداشت، پس چطور مو درآورده است؟ این موارد قبل از انقلاب هم بوده است. صفحه اول روزنامه کیهان با عکسی بزرگ و تیتر «کامبیز درمبخش قلابی دستگیر شد» در همان سال‌ها منتشر شد. فردی دختری را به نام من فریب داده بود. این آدم در بیمارستانی بستری بود و دختری را فریب داده و گفته بود پول و ماشین تحریر ندارم. آن دختر برایش ماشین تحریر خرید. یک روز که دختر به عیادت او می‌رود می‌بیند، از بیمارستان رفته است. او در هتل‌های مختلف با نام من اقامت و بعد فرار می‌کرد. آن خانم یک روز با پدرش به سراغ من در روزنامه آمد و وقتی من را به او معرفی کردند، متوجه داستان دروغی آن مرد شد. بعد از این قضایا خودم را بیشتر نشان دادم چون تا قبل از آن دوست نداشتم زیاد خودم را نشان دهم.

**ماجرای عکس‌های این نمایشگاه چیست؟**

عید سال گذشته یک دوربین کوچک دیجیتال گرفتم و بخش زیادی از این عکس‌ها سه ماه بعد از خرید این دوربین که به پاریس رفته بودم، گرفته شد. آنجا جمعه‌بازاری دارد که به فارسی «بازار شپش‌ها» ترجمه می‌شود چون اشیا کهنه را در آنجا می‌فروشند. خواهرم در کافی‌شاپ نشسته بود و من گفتم الان برمی‌گردم. با همان دوربین معمولی به این بازار رفتم که حاصل آن، ۲۵۰ عکس است و شاید ۱۰ درصد آنها در اینجا به نمایش گذاشته شده است. اردیبهشت امسال هم عکس‌های قاجاری را گرفتم. اینها چیدمانی از کارهای فراموش‌شده قاجار هستند که از آنها کارهای جدیدی به وجود آورده‌ام. انگار این عکس‌ها تازه گرفته شده‌اند. این کاریکاتورهایی هم که در نمایشگاه روی دیوار رفته است، از اول قرار نبود به نمایش درآیند. قرار بود یک نمایشگاه عکاسی از من برپا شود.



خانم قبائیان، مدیر این گالری گفت: «حیف است حالا که مردم شما را به عنوان کاریکاتوریست می‌شناسند، از کاریکاتورهایتان در این نمایشگاه نداشته باشیم». من هم در مدت کوتاهی در مرداد و شهریور، این ۳۰ کاریکاتور را طراحی کردم که یکی از اثرات آن دردگرفتن دستم است. البته شما در اینجا فقط ۳۰ کار می‌بینید اما من صد کار کشیده‌ام که بخشی از آن اینجا به نمایش درآمده‌اند و طرح‌های زیادی داشتم. الان می‌توانم نمایشگاه دیگری در مورد عکاسی برپا کنم چون ایده‌ها و طرح‌های اولیه آن در ذهنم است اما فضای گالری‌ها محدود است و دوم اینکه آن‌قدر پول ندارم که قاب بخرم، چون عرضه کار برایم بسیار مهم است. بیشتر پول‌هایی که از نمایشگاه‌ها درمی‌آورم، صرف نمایشگاه‌های بعدی‌ام می‌کنم.

**در عکس‌هایتان تصویر مانکن‌هایی را می‌بینیم که فضایی سرد و بی‌روح را منتقل می‌کنند اگر این موضوع را با عنوان نمایشگاه «لطفا لبخند بزنید» مقایسه کنیم، نوعی تناقض به وجود می‌آید. اسم نمایشگاه کنایه‌آمیز است؟**

«لطفا لبخند بزنید» کلامی است که عکاس به مدل می‌گوید. وقتی به عکاسی می‌روید، عکاس به کسی که برای گرفتن عکس آمده است، می‌گوید: «لطفا لبخند بزنید». اسم نمایشگاه از چنین موضوعی می‌آید.

**پس صرفا تمثیلی از عکاسی است؟**

دلیل دیگر عنوان نمایشگاه تأکیدی است بر مردم ما تا عبوس و افسرده نباشند و لبخند بزنند. الان کسی که به جای همه و بیشتر از همه لبخند می‌زند، آقای ظریف (محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران) است. یک نفر از من پرسید: «مردم لبخند نمی‌زنند، چرا شما چنین اسمی برای نمایشگاه‌تان انتخاب کرده‌اید؟» گفتم فعلا آقای ظریف به جای همه لبخند می‌زند.

**در این عکس‌ها حضور زن‌ها همچون مانکن‌ها و زن‌های قاجاری در مقایسه با کارهای قبلی‌تان خیلی بارزتر است. در کاریکاتورهایتان فردی به صورت همیشگی در کارهایتان است. هرچند ممکن است نماد یک انسان باشد اما ظاهر آن یک مرد است... .**

این موضوع به جامعه امروز ایران برمی‌گردد یعنی زن‌ها هم‌طراز و حتی در جایگاهی بالاتر از مردان قرار گرفته‌اند. در دانشگاه درصد زیادی از قبول‌شدگان زنان هستند یعنی می‌توانم بگویم جامعه، زن‌سالار شده و این اتفاق خوبی است. حتی وقتی به دیدن نمایشگاه‌های نقاشی یا کتاب‌فروشی‌ها بروید، بخش زیادی از افراد، خانم‌ها هستند. نمی‌دانم آقایان چه کار می‌کنند؟ (خنده). تأکید من روی زن بوده و با یک آگاهی این کار را کرده‌ام. برای زن احترام قائل هستم.

**در صحبت‌هایتان اشاره کردید یکی از انگیزه‌های برگزاری نمایشگاه‌هایتان، امرار معاش است. شما ۲۲ سال در آلمان زندگی کردید بعد دوباره به ایران برگشتید. با توجه به این شرایط از اینکه به کشور برگشتید، راضی هستید؟**

یکی از اتفاق‌های مهم در زندگی هنری‌ام، برگشتن به ایران است. الان ۱۰ برابر زمانی که در خارج از کشور بودم، کار می‌کنم. اولا هیچ کجای دنیا به اندازه ایران این همه ایده و سوژه متناقض وجود ندارد. آنجا همه چیز یکدست و معمولی است. اینجا تضادهای زیادی می‌بینید و تضاد یکی از مایه‌های اصلی هنر طنز است. ایران کشوری است که بهترین محل برای طنزپردازی و طنزنویسی است. طنزپردازانی که به خارج از ایران رفتند، کمتر کار می‌کنند. اصولا دلیل آمدن من همین موضوع بوده است. دوست داشتم به ایران بیایم و کار کنم. من اینجا آدم شناخته‌شده‌ای هستم. با اینکه خیلی‌ها در خارج از کشور من را می‌شناسند، ولی در ایران من را یکی از نزدیکان خودشان می‌دانند. در خیابان وقتی من را می‌بینند از من امضا و با من عکس می‌گیرند. همه‌جا با مهربانی با من رفتار می‌کنند. این شانه‌بوسیدن‌ها آدم را تشویق می‌کند درحالی‌که در خارج از ایران چنین خبرهایی نیست. شما تنهایید و تمام مدتی که در خارج بودم، به فکر ایران بودم. درست است آنجا زندگی و کار می‌کردم و از خیلی جهات هم خوب بود، اما این حس که به ایران بیایم و آن‌قدر با مخاطبانم نزدیک باشم، من را بیشتر از هر چیزی خوشحال می‌کند. شب افتتاحیه نمایشگاه یک پسر هشت ساله، اثری از من خرید و از تمام کارهای نمایشگاه عکس گرفت. کارهای قبلی‌ام را هم دنبال می‌کرد. نوه‌های معصومه سیحون نیز کارهایم را دوست دارند و آثاری از من خریده‌اند، اما فکر نمی‌کردم یک پسربچه هشت ساله خریدار کارهایم باشد.

**بسیاری از کاریکاتوریست‌های ایرانی در خارج از ایران جایزه می‌گیرند ولی اصطلاحی هم برای کاریکاتور ما استفاده می‌شود و می‌گویند کاریکاتور ما «جشنواره‌ای» شده است. این هنر الان در ایران چه وضعیتی دارد؟**

وقتی می‌گویند جشنواره‌ای شده است، دلیل بی‌عدالتی نسبت به صنف کاریکاتوریست است. کاریکاتوریست در ایران جایی ندارد. مطبوعات اندکی داریم که کاریکاتور دارند. به‌هرحال، وقتی جوانان ما جایزه می‌برند، انتظار دارند آثارشان در مملکت خودشان به چاپ برسد اما پولی که بابت انتشار یک کاریکاتور در روزنامه می‌دهند، بسیار کم است مثلا سه سال قبل یکی از روزنامه‌ها به من پیشنهاد کرد برایشان کاریکاتور بکشم. آنها گفتند به کاریکاتوریست‌های دیگر ۱۵ هزار تومان بابت یک اثر می‌دهند اما به من ۳۰ هزار تومان می‌دهند منتها این موضوع را به دیگران نگویم. حالا خودتان نتیجه بگیرید چرا کاریکاتورهای ما جشنواره‌ای شده است. کاریکاتوریست‌های ما جایی ندارند به‌غیر از جشنواره‌ها که بتوانند آثارشان را عرضه کنند و به این امید که شاید بتوانند جایزه‌ای ببرند، برای برنده‌شدن قمار می‌کنند. هر سال که آدم برنده نمی‌شود.

**سرنوشت انیمیشن‌هایتان چه شد؟**

انیمیشن معمولا در ایران دست دولت است. دولت هم معمولا یا بودجه ندارد یا موضوع‌های مورد علاقه‌اش را سفارش می‌دهد. من هم معمولا سفارش نمی‌گیرم و کار خودم را می‌کنم. بودجه‌های کلانی برای این کار مصرف می‌شود ولی در بازار روز یا تلویزیون چه می‌بینیم؟ انیمیشن ایران ۵۰ سال عقب است. البته کارهای خوبی هم هست اما اندک.